

بقلم: آقای وحید زاده

سخنرانی ادبی در رادبو تهران

## سخن سرایان استان ادب فارسی

سخن شیرین و جان نواز کنجینه ادب و دانش فارسی از جهات لطافت بیان و فصاحت کلام و تنوع معانی نغز و دلنشین بتصدیق محققان و دانشمندان در سرلوحه سخنان بلند و مضامین بکر ادبیات جهان قرار دارد.

سخنوران و نویسندگان استاد این زبان در انواع سخن از مطالب اخلاقی و عرفانی و اجتماعی و نکات دقیق اندیشه‌های بشری داد سخن داده و بدین طریق دریائی از حکمت و معرفت و تعلیم و تربیت بروی انسانی گشوده‌اند.

اگر گفته شود یکی از مهمترین عواملی که در طول سالیان در از کشور باستانی ایران را در مقابل سیل حوادث و سوانح ایام حفظ و حراست نموده و آنرا چون کوهی پای برجای نگاهداشته همین افتخار جادوانی یعنی سخن و ادب فصیح فارسی و مفاخر و مآثر آن بوده‌اند سخن بگزاف نگفته‌ایم.

وظیفه هر فرد ایرانی بویژه فضلاء و دانشمندان است که در حفاظت و نگاهداری این کنجینه علم و ادب که هایه سرافرازی و سر بلندی ایران و ایرانی است تا سرحد امکان بکوشند و این در گرانبهارا در گیر و دار ایام و تحولات آن برابکان از کف ندهند.

اینک در این زمان که بیماری پروردگار آرامش و سکونی در کشور بوجود آمده و مجالی بیشتر برای بحث و تحقیق در مسائل علمی و ادبی پدیدار گردیده جای آن دارد که فضلاء و ادبا بوسیله مطبوعات و رادیو و خواستاران علم و ادب را بیشتر از تحقیقات و تتبعات خویش مستفید و بهره‌مند سازند.

این بنده نیز بابضاعت مزجات بنا بر تمایل و توصیه دوستان ادب پرور بویژه اعضاء دانشمند انجمن حکیم نظامی و مخصوصاً فاضل محقق آقای مدرسی چهاردهی هفته‌ای یکبار بعنوان هفته ادبی در تحت عنوان سخن سرایان استاد ادب فارسی سخنی چند از شرح حال و آثار بزرگترین

نغمه سرایان این گلزار بطور اختصار در میان نهاده باشد که مورد قبول خردمندان و عشاق شعر و ادب واقع گردد.

### (۱) رودکی سمرقندی

نخستین گوینده بزرگ گلزار ادب فارسی ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی است که در محل رودک از نواحی سمرقند تولد یافته . قبل از رودکی سخن سرایانی چون ابوشکور بلخی و ابوالمؤید بلخی و شهید بلخی و کسایی مروزی و غیره کم و بیش از خود سخنانی منظوم بیادگار گذارده اند که در تذکره های مختلف بعنوان اولین سخنان منظوم فارسی ضبط گردیده لیکن رودکی اولین سخنوری است در زبان فارسی که از لحاظ ترکیب و تالیف الفاظ و بکار بردن مضامین دقیق و رسائی بیان و معانی عبرت آمیز سخنش سر مشق گویندگان بعد از خود واقع گردیده است .

با کمی توجه و دقت بقطعه زیر که شاعر توانا متجاوز از هزار سال قبل ساخته قریحه سرشار و صفای ذهن و قدرت گوینده در نظم سخن هویدا میگردد :

زمانه پندی آزاده و ارداد مرا      زمانه را چونکو بنگری همه پنداست  
 بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار      بسا کسا که بروز تو آرزو مند است  
 رودکی از سخن سرایی چنان شهرت و نام و نشانی بدست آورد که معاصرینش مانند کسایی و شهید بلخی و استادان بعد از وی چون نظامی عروضی و خاقانی و مسعود سعد و جامی و دیگران او را مدح کرده و باستادیش اعتراف کرده اند چنانکه عنصری قصیده سرای شهیر عصر غزنوی چنین گفته :

غزل رودکی وار نیکو بود      غزلهای من رودکی وار نیست

اگر چه بکوشم بیاریک و هم      بدین پرده اندر مرا بار نیست

رودکی چنگ مینواخت و آواز خوشی داشت و هر گاه داستان کور بودن او صحیح باشد هوش و استعداد خارق العاده و شکیبائی و بردباری او موجب حیرت و تعجب خواهد بود .

هنگامیکه ممدوح وی نصر بن احمد سامانی برای چندی بخارا پایتخت سامانیان



را ترك گفت رجال درباری و فرماندهان سپاهی که از طول مدت غیبت شهر و دیار خویش به تنگ آمده بودند و توانائی اظهار پیار شاه را نداشتند ناگزیر برودکی متوسل گردیدند. رودکی قطعه ای که با مطلع زیر آغاز میگردد بساخت و بامدادان چنگ بر گرفت و بنواخت و بخواند:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی

پادشاه شعر شناس از استماع اشعار چنان بشوق و طرب آمد که بدون موزه راه بخارا در پیش گرفت و رجال و لشکریان از رنج غربت و تنهایی و دوری از خاندان خویش رهایی یافتند.

رودکی در انواع شعر از قصیده و قطعه و غزل و مثنوی استاد و پیشرو دیگران بوده است. از ملاحظه قطعه زیر که در صبر و شکیبائی و استقامت و پایداری در برابر حوادث و نامالایمات زندگانی ساخته و در نوع خود کم نظیر میباشد توانائی و قدرت وی را در نظم سخن نیکو نشان میدهد:

ای آنکه غمگینی و سزاواری      و اندر نهان سرشک همی باری  
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد      بود آنکه بود خیره چه غم داری  
هموار کرد خواهی، گیتی را؟      کیتی است، کی؟ پذیرد همواری  
رو تا قیامت آید زاری گن      کسی رفته را بزاری باز آری  
مستی مکن که نشنود او مستی      زاری مکن که نشنود او زاری  
اندر بهلای سخت پدید آرند      فضل و بزرگ مردی و سالاری

رودکی اشعار زیاد سروده و صاحبان تذکره مقدار آنرا تا یک میلیون بیت بلکه بیشتر گفته اند.

رشیدی سمرقندی در این باره چنین سروده.

شعر او را بر شمر دم سیزده ره صد هزار      هم فزون آید اگر چون آنکه باید بشمری  
از آن همه اشعار اکنون بجز مقدار کمی در دسترس نیست و آنچه باقی مانده از آثار کرانها و جاودان زبان فارسی محسوب میگردد.

از آثار دیگر رودکی منظومه کتاب کلیله و دمنه میباشد که اول بار بوسیله ابن مقفع دانشمند معروف ایرانی از بهلوی به عربی ترجمه گردید. قسمت عمده این منظومه نیز از میان رفته و فقط ابیاتی متفرقه از آن در فرهنگهای فارسی بیادگار مانده است. جزالت و سلاست و روانی گفتار رودکی نمونه‌ای از فصاحت و رسائی سخن شیرین فارسی و این قولی است که جمله‌گی بر آنند اینک برای نمونه ابیاتی چند در اینجا نقل میگردد:

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی  
و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی

بپاکی گوئی اندر جام مانند گلابستی  
بخوشی گوئی اندر دیده بیهواب خوابستی

سحابستی قدح گوئی و می قطره سحابستی  
طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی

اگر این می بابر اندر بچنگ مال عقابستی  
از آن تانا کسان هرگز نخوردندی صوابستی

دو بیت زیر طبع نشاط انگیز و دل شادی طلب شاعر آزاده رامیرساند:

شادزی با سیاه چشمان شاد      که جهان نیست جز فسانه و باد  
نیکبخت آن کسی که داد و بخورد علوم انسانی و مشور بخت آنکه او نخورد و نداد  
برای کسانی که فریب جهان ظاهری را بخورند و بنده لذات و نعمتهای آن  
میگردند پای بند مال و منال آن میشوند این قطعه درس تنبیه خواهد بود:

مهران جهان همه مردند      مرگرا سرفرو همی کردند

زیر خاك اندرون شدند آنان      که همه کوشکها بر آوردند

از هزاران هزار نعمت و ناز      نه باخر بجز کفن؛ بردند

دوران پیری و گذشت ایام جوانی را بایمانی شیوا چنین وصف مینماید:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چـ راغ تابان بود



سپید سیم رده بود و در و مرجان بود  
 ستاره سحری بود و قطره باران بود  
 یکی نماند کنون زان همه بسود و بریخت  
 چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود  
 نه نحس که یوان بود و نه روزگار دراز  
 چه بود منت بگویم قضا ای یزدان بود  
 همان که درمان باشد بجای درد شود  
 و باز درد همان گر نخست درمان بود  
 بسا شکسته ییابان که باغ خرم گشت  
 و باغ خرم گشت آن کجا ییابان بود  
 همی چه دانی ای ماهروی غالیه موی  
 که حال خادم تو پیش از این بچه سان بود  
 شد آن زمانه که رویش بسان دیوان بود  
 شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود  
 همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود  
 دلیم نشاط و طرب را فراموش میدان بود  
 بسا دلا که بسان حریر کرد شعر  
 از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود  
 همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود  
 همیشه گوشم زی مردم سخندان بود  
 عیال نه، زن و فرزند نه، مؤنت نه  
 از این همه تنم آسوده بود و آسان بود  
 تو رودکی را ای ماهرو همی بینی  
 بدان زمانه ندیدی که ز این چنینان بود

بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی  
 سرود گویمان گفتی هزار دستان بود  
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنبشت  
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود  
 کرا بزرگی و نعمت از این و آن بودی  
 مرا بزرگی و نعمت از آل سامان بود  
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم  
 عصا بیسار که وقت عصا و انبسا بود  
 تاریخ وفات رودکی را نویسندگان در سال ۳۲۹ هجری ثبت کرده اند

### آثار استاتید

نوروز روزگار مجدد کند همی  
 در لاله زار لاله نعمان سرخ روی  
 و آن نسترن چوناف بلورین دلبری  
 و آن برکهای بید تو گوئی کس بقصد  
 و ذراغ خویش باغ ارم رد کند همی  
 خالی زمشک و غالیه برخد کند همی  
 کان ناف را میانه پرازند کند همی  
 پیکانهای پهن زبرد کند همی  
 دینارهای گرد مجدد کند همی  
 سنبل بیباغ زلف معقد کند همی  
 گلنار روی خویش مورد کند همی  
 بر روی گل گلاب مصعد کند همی  
 مرغ حزین روایت موبد کند همی  
 گوئی نئای میر موبد کند همی